

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی آیه ی اوفوا بالعقود و فرمایش محقق خوئی بود. عرض شد که ایشان در آیه ی اوفوا با توضیحات مفصلی که دادند، وفاء و ایفاء را به معنای ایصال الشئ الی آخره، دانستند. گفتند، وفاء یعنی این که عقد را به آخر برسانید. بعد هم صیغه ی اوفوا را ظاهر در تکلیف مولوی گرفتند اما نه وجوب مولوی، بلکه به تعبیر خودشان، ارشاد معنوی است. گفتند در واقع دارد حکم وضعی بیان می کند. حکم وضعی هم نهایتاً از دایره ی مولویت خارج نمی شود، وضع است اما وضعی است که از موضع مولویت مولی صادر می شود. لذا گفتند که عیبی ندارد که صیغه ی افعول اوفوا حکم مولوی به ما بدهد، این مولویت اگر به فعل خارجی خورد مثل نذر، آن موقع وجوب وفاء به نذر، یعنی وجوب تکلیفی وفاء به نذر. اگر به چیزی مثل بیع خورد، آن موقع می شود لزوم بیع. در آن مولویت هست اما این مولویت می تواند تکلیفی باشد می تواند وضعی باشد. لذا بیان کردند که این جا که ارشاد می گوئیم، مشترک لفظی است. ارشاد یک بار در مقابل مولویت قرار می گیرد، یک بار هم در مقابل تکلیف قرار می گیرد نه مولویت. عرض کردیم ارشادی که در مقابل مولویت قرار می گیرد مانند آن چه که در آیه ی شریفه ی اطیعوا الله هست. همه ی آقایان ملتزم هستند که حکم اطیعوا، مولوی نیست. چون اگر مولوی باشد، تسلسل پیش می آید. اگر اطیعوا، یک حکم مولوی دست ما بدهد، چرا اطاعتش لازم باشد؟ دوباره یک

رتبه ی بالاتری باید بروم. آن هم اگر یک تکلیف مولوی به من بدهد باز می پرسم آن چرا لازم باشد؟ باز باید بروم بالاتر. تسلسل پیش می آید. لذا آقایان می گویند که اطیعوا الله، ارشاد است یعنی اصلا مولویت در آن نیست. خبر می دهد از این که این اطاعت، مصلحت دارد. ولی فرمودند این ارشادی که این جا می گوئیم، در مقابل وجوب تکلیفی است نه در مقابل حکم مولوی. لذا عیبی هم ندارد که اعم را داشته باشیم. یک مولوبیتی داشته باشیم که یا تکلیفی است یا وضعی است. چرا؟ گفتند به خاطر ضرورت فقه. چون اگر کسی خواست بیع را فسخ کند، مرتکب معصیت نشده است. رجوع در بیع، رجوع در نکاح، رجوع در اجاره، این حرمت تکلیفی ندارد به ضرورت فقه. تا این جا تکلیف هیأت و ماده ی اوفوا را معلوم کردند.

دیدگاه محقق خوئی در معنای عقد و بیان شبهه ی مصداقیه در صورت اسم مصدری بود آن:

بعد می رسند به عقود. می گویند عقد، در لغت یعنی گره زدن و بستن دو چیز به هم. این بستن و گره زدن، معنای لغوی عقد است. نظر شیخ را گفتیم. شیخ گفت یا عهد است مطلقا یا عهد مشدد است. محقق خوئی می گویند که این گره زدن و بستن که به آن عقد می گویند، آیا در آیه به معنای مصدری به کار رفته است یا به معنای اسم مصدری؟ بعضی ها مثل استادمان حضرت آیت الله جوادی - که ان شاء الله بعدا نظرشان را مفصل می خوانیم - معتقدند که این جا نمی توانیم به معنای مصدری بگیریم و بگوئیم عقود یعنی همین بستن ها. همان حیث مصدری و حدیثی را قائل شویم. چرا نمی توانیم مصدری معنایش کنیم؟ می گویند چون وفاء این جا بی معناست. چون وفاء در مقابل نقض است. شما یا باید به این عقد،

وفاء کنید و به تعبیر شیخ به مقتضیاتش التزام پیدا کنید و به تعبیر آقای خوئی، آن را به پایان برسانید، یا باید نقضش کنید که به تعبیر شیخ، نقض به این است که به مقتضیاتش ملتزم نباشید و به تعبیر آقای خوئی نقض به این است به پایانش نرسانید و فسخش کنید. آقای جوادی می گویند وفاء را هر طور معنا کنید، یک چیزی باید قابلیت استمرار داشته باشد که بشود نقضش کرد. لذا عقد به معنای مصدری اش اگر همان حیث مصدری باشد، یک امر زائلی است و قابلیت استمرار ندارد که شما بگویید به آن وفاء کنید. یا بگویید حرام است که نقضش کنید. لذا یک عده این جا این طوری می گویند که شما مجبورید عقد را به معنای اسم مصدری اش بگیرید. مثل این که خلق را به معنای مخلوق می گیرید. عقد را هم به معنای معقود بگیرید. حاصل بستن حسی، گره بیرونی است، این پیمانی که بین دو نفر بسته می شود یا بین یک نفر و خداوند بسته می شود، آن بستن را کاری نداریم، آن پیمان که حاصل این فعل است یعنی معقود شما. پس بستن یک فعل است و حاصل این بستن، آن گره است. گره وجود دارد. بستن تمام شد، گره ماند. گره زدن فعلی من تمام شد، اما آن گره باقی ماند. حالا می بینید این را خیلی قشنگ تر امام استعاره می کند. اگر شما از این بستن و گره زدن مصدری را صرف نظر کنید، و حاصل حسی اش را ببینید یا حاصلش را در امور قراردادی ببینید، می گویند همین معقود، همین اسم مصدر، مورد نظر ماست. چرا؟ به خاطر این که مساله ی صدق نقض و صدق وفاء لازم است. می گویند یک امر زائل، قابل وفاء و ایفاء نیست. یک امر حادث زائل، قابل نقض نیست. باید یک چیزی بماند تا بشود نقضش کرد. لذا یک عده ای این طوری معنایش می کنند که در واقع، عقد، معقود است تا اوفوا و وجوب وفاء و حرمت نقض درست در بیاید.

محقق خوئی می خواهند بفرمایند که اگر کسی این طوری حرف زد، آیه از دستان می رود و نمی توانیم در مساله ی فسخ از آن استفاده کنیم و نمی توانیم اصالة اللزوم را از آن نتیجه بگیریم. چرا؟ می گویند شما می گویند که این معاهده هست پس باید به آن پایبند بود. این معاهده، این حاصل مصدر، موجود است و قابلیت استمرار دارد، پس باید به آن وفاء کرد و به آخرش رساند یا باید به مقتضیاتش عمل کرد. حالا چه وفاء به معنایی که شیخ گفت چه به معنایی که خود ایشان گفتند. یک چیزی موجود است شما می خواهید به آن عمل کنید. خب تا این جا مشکلی نیست. اما دعوی ما سر این بود که می خواستیم از اوفوا بالعقود، اصالة اللزوم در بیاوریم. یعنی بگوییم اگر بایع یا مشتری فسخ کردند و رجوع کردند ما از این آیه استفاده کنیم و بگوییم این فسخ باطل است و آن عقد لازم است. ایشان می گویند وقتی فسخ می کنند و رجوع می کنند، از کجا برای شما محرز می شود صدق می کند که این معاهده هنوز وجود دارد؟! شما عقد را به معنای معقود گرفتید و برای معقود یک واقعیت خارجی قائل شدید در حس، یا در وعاء اعتبار، یک استمراری برای آن قائل شدید، این خوب است. اما خوب است تا وقتی که رجوع اتفاق نیفتاده باشد. وقتی اتفاق افتاد، شما شک می کنید که این معقود وجود دارد یا نه؟ بعد از رجوع او، این پیمان باقی است یا نه؟ اگر بعد از رجوع در وجود پیمان شک کردید، می شود تمسک به عام در شبهه مصداقیه ی خودش. دیگر نمی توانید به اوفوا بالعقود تمسک کنید و نمی توانید بگویید از آن، اصالة اللزوم در می آید. یک تعبیر فنی هم دارند. خیلی نمی خواهم تعابیر فنی ایشان را به کار ببرم که سخت شود. در مورد قضیه ی حقیقیه یک تعبیری دارند که قضایای حقیقیه در قوه ی قضایای مشروطه است. یعنی تا وقتی که هست باید به آن ملتزم شوید. قضیه ی مشروطه این طوری است. وقتی هست به آن ملتزم شوید. اگر عقدی و معقودی بود شما به آن وفادار باش. وقتی بود به آخر برسانیدش. اگر شک

کردید که هست یا نیست، نمی توانید تمسک کنید. لذا یکی از اشکالات مهمی که مستشکلین مکاسب، در حاشیه ی مکاسب برای تمسک به اوفوا بالعقود برای اثبات لزوم دارند، همین نکته است. گفته اند کسانی مثل شیخ، که می خواهند از اوفوا بالعقود لزوم هر عقدی را بعد از رجوع استفاده کنند، در واقع به آیه در شبهه ی مصداقیه اش تمسک می کنند. شما احراز کنید که عالم است بعد اگراش کنید. اگر شک کردید که عالم است نمی توانید برای اکرام آن به عموم اکرم العلماء تمسک کنید. به اطلاق اوفوا بالعقود تمسک می کنید برای این که بگویید عقد است. از کجا معلوم است که بعد از رجوع، عقد است. قبل از رجوع حق با شماست. معاهده ای اعتبارا وجود دارد. نقضش نکنید. استمرارش بدهید. به آخرش برسانید یا به مقتضیاتش عمل کنید. علی اختلافی که بین شیخ و محقق خوئی در معنای وفاء بود.

- ...

- نه. آن جا اشکالمان اصطلاحی می شود. یعنی همه قبول داریم که این جا یک قضیه ی مشروطه داریم. منتهی ما به آن می گوئیم خارجیه ی بوعلی، آن ها می گویند حقیقیه است. یعنی محقق نائینی، محقق خوئی، این ها به تبع اشتباهی که از ملاهادی سبزواری سر زده است به قضیه ی خارجیه ی بوعلی گفته اند قضیه ی حقیقیه. چرا؟ ریشه اش این است که چون محط احکام، مصالح و مفاسد و خارج است و ماهیت معرّی، محط حکم نیست. عرفا این طوری است. عرف وقتی ماهیت را موضوع حکم می داند که خارجیت داشته باشد. لذا می گوید درست است که بحث به ماهیت خورده است اما یعنی ایجاد ماهیت. بله! این اشکال به این ها وارد است که حقیقیه را درست معنا نمی کنند و خارجیه را جای حقیقیه می گذارند اما بالاخره این که مشروطه است و در خارج است را که ما حرفی نداریم. لذا خارجیه به تعبیر بوعلی یا حقیقیه به تعبیر محقق

نائینی و محقق خوئی و شیخ، یک قضیه ای است که تا موضوعش هست شما حکم را بر آن بار کنید.

آقای خوئی می گوید اگر شما با حصل مصدر کار کردید این طوری می شود. اما اگر شما گفتید همان معنای مصدری عقد، موضوع حکم است. می گوید من با معنای مصدری درستش می کنم و هیچ مشکلی هم پیش نمی آید - انصافاً این حرف، دقیق و پخته است - ایشان می گویند اگر شارع صرف حدوث یک چیزی را موضوع برای پایبندی ابد الآباد قرار داد، آن موقع شما در حدوثنش که شک ندارید. دیگر قضیه ی شرطیه منتفی می شود. نمی گوید تا هست بلکه می گوید همان آنما کافی است. احکام شرعی این طوری است. وجود آنی بعضی چیزها، موضوع برای یک حکم است. ایشان می گوید چه کسی گفته است که معنای ظاهری عقد، معقود است؟ ظاهر عقد، خود عقد است. خود آن بستن و گره زدن حسی در دو طناب، یا بستن و گره زدن اعتباری در عقد، یا التزام نفسانی در آن جا که ملتزم شما فعل خارجی است مثل نذر، ایشان می گوید اگر خود این عمل خارجی موضوع قرار گرفت چه اشکالی دارد؟! مگر شما نمی گوید وقتی کسی آنما تنطق به صیغه ی نذر کرد باید به آن فعل، وفاء کند. یا اگر تنطق به آن صیغه ی قسم کرد باید عمل کند. درواقع شما دارید از این آیه این طوری استفاده می کنید که این عقد حادث و زائل، موضوع برای وفاء است - انصافاً هم خوب می گوید - می گوید که این جا از شیخ هم می شود دفاع کرد نه فقط بر اساس معنای ما. فرق هم نمی کند که شما وفاء را به معنای التزام به مقتضیات عقد بگیرید یا به معنی ایصال الشئ الی آخره بگیرید. فرقی نمی کند. شما در واقع این طوری می گوید که وقتی این حادث، حادث شد، موضوع حکم شرعی اوفوا است. اگر موضوع شرعی اوفوا آن حیثیت مصدری عقد شد، اشکال منتفی است. شما انگار در یک وعائی رفته اید و یک معقود اعتباری را

مبنا قرار می دهید، بعد گفته اید که هر وقت این معقود اعتباری بود، باید به آن وفاء کرد، بعد از رجوع هم شک می کنید که هست یا نیست.

- ...

- بله. با همان اطلاق دیگر. یعنی شارع یک حکمی را بر عقد به معنای مصدری و حدثی اش بار کرده است و گفته است که وقتی این حدث محقق شد، آنآ ما، وفاء لازم است. خیلی از احکام شرعی این طوری است که وجود آنی، موضوع آن هاست.

- ...

- یعنی التزام به مقتضیاتش به حکم شارع. شارع می گوید این صیغه ای که آنی جاری شد، مقتضیاتش الی الابد باقی است.

- ...

- یعنی این امر آنی را با حکم شارع ادامه بدهید اعتباراً. اما همان آنی، موضوع است.

بیان یک اشکال در عبارت محقق خوئی:

البته ما بحث های لزوم را کار نمی کنیم. اما این جا در عبارات محقق خوئی یک اشتباهی هست که من آن را در توضیح نگفتم. ایشان می گویند که این اشکال به ملکیت وارد است نه به عقد. منتهی من احتمال قوی می دهم که سهو از مقرر باشد. چرا؟ چون آقای خوئی این اشکال را در دفاع از شیخ می گوید. وقتی می خواهیم از شیخ دفاع کنیم دیگر فرقی نمی کند چه با التزام کار کنیم چه با ملتزم کار کنیم. ما می خواهیم بگوییم که چه با التزام کار کنیم، چه با ملتزم کار کنیم، به این بستگی دارد که موضوع این

حکم چه باشد. اگر موضوع این حکم، همان معقود باشد مشکل داریم. یعنی به قول ایشان، یک قضیه ی حقیقیه یا به قول ما یک قضیه ی خارجییه ای شکل می گیرد که تا مشروطه می شود و تاهست باید به آن ملتزم بود. اما اگر با معنای مصدری عقد کار کنیم ایشان می گوید اشکال برطرف می شود.

پس آقای خوئی می گویند که من عقد را برای شما درست کردم. عقد یعنی معنای حدی گره زدن و بستن که شما در این جا دو تا التزام را به هم گره می زنید. ایجاب و قبول را. خود این عقد را به معنای عامش، موضوع قرار می دهم برای وجوب تکلیفی. این عقد را هم باید انحاء کنید الی آخره.

شمولیت عموم آیه اوفوا بالعقود نسبت به معاطاة از دیدگاه محقق خوئی:

بعد به خودش می گوید حالا که این طوری شد، معاطاة این جا چه می شود؟ ایشان می گوید معاطاة هم داخل این عموم هست. چون در این بستن، لفظ دخالت ندارد. کجایش گفته ایم که شما وقتی خواستید تو التزام را گره بزیند، حتما باید با لفظ گره بزیند؟! اخذ و اعطاء هم بستن فعلی دو چیز به هم است. شما دو التزام را به هم می بندید می شود عقد. در آن لفظ هم دخالت ندارد. همین بستن دو التزام می شود موضوع بقیه ی آیه. بعد می گوید بر اساس این سازمان، شما لزوم را در می آورید مطابقت، صحت را در می آورید التزاما. اما آقای خوئی این آیه را در بحث فعلی ما نیاورده است چرا؟ می گوید چون دلالت مطابقی اش از حجیت افتاده است. به خاطر اجماع بر این که معاطاة جائز است نه لازم. لذا اول کل مطلب را درست می کند که این آیه بعمومه و اطلاقه، هم معاطاة را می گیرد هم بیع بالصیغه را می گیرد. بعد اجماع می آید می گوید من مخصص این عموم هستم، مقید این اطلاق هستم. عقدی که مطلق بستن



دو التزام بود را مقید به لفظ می کنم. می گویم بستن لفظی. اگر با یک مقید و مخصص اقوایی حجیت دلالت مطابقی اوفوا بالعقود به هم خورد، حجیت دلالت التزامی اش بر صحت هم به هم می خورد. چون ایشان ملتزم شده بود که اگر دلالت مطابقی از دست برود، دلالت التزامی هم از دست می رود. لذا در عین این که دلالت اوفوا بالعقود را با پهلوانی تمام درست می کند اما اوفوا بالعقود را از ادله ی صحت قرار نمی دهد.

این غایت توضیحی است که ذیل فرمایش محقق خوئی باید می گفتیم. فرمایشات محقق خوئی در این وادی، نظارت بسیار نزدیکی به فرمایشات استادش محقق نائینی دارد.

- ...

- نه. حکم شارع را بر آن امر آنی الحدوث بار کرده است.

- ...

- نه. خود آن امر را موضوع حکم کرده است. شما یک دفعه، معقود قابل استمرار را موضوع حکم به وجوب وفاء می کنید...

- ...

- نه! لازم نیست. شما باید به ظاهر آیه نگاه کنید. مثلاً شما می گوئید بعضی چیزها در حکم شرعی، وجود آنی شان برای ترتب حکم کافی است. بعضی چیزها وجود استمراری شان برای ترتب حکم شرعی کافی است. شما باید به دلیل نگاه کنید.

- ...

- می دانم. فعلا فرمایش ایشان روشن شود که من عقد را به وجود آنی اش، موضوع وجوب وفاء قرار می دهم. العقد يجب الوفاء به. وقتی می خواهید این را گزاره کنید تا موضوع مشخص شود، عقد، موضوع است. مثل العالم يجب اكرامه. العقد يجب الوفاء به. کدام عقد يجب الوفاء به؟ می گوید معنای حدیثی عقد. می گوید اگر معنای حدیثی عقد را موضوع حکم کردید دیگر شبهه مصداقیه پیدا نمی کنید. چون قطع به تحقیقش دارید. معنای حدیثی اش قطعاً محقق شده است. آن که شک دارید و شبهه ی مصداقیه در آن دارید، استمرارش است. یعنی بعد الفسخ، در استمرار شک دارید اما در حدوثش شک ندارید. حالا من فرمایش شما را کمک می کنم. ایشان یک حرف خوبی می زند اما بعداً در بررسی فرمایشات ایشان باید رسیدگی کنیم که آیا این فرمایش ایشان، معنای وفاء را خراب نمی کند؟ یعنی محمول شما باید به موضوع شما بخورد. بعداً این را ذیل فرمایش آقای جوادی عرض می کنم. این فرمایش آقای خوئی برای شیخ خوب است که عمل کن به مقتضیات آن امر آنی الحدوث. شیخ کارش با این درست می شود. اما فرمایش آقای جوادی را خراب می کند که از یک طرف وفاء را عمل به مقتضیات عقد معنا می کند و از یک طرف، عقد را حاصل مصدری می داند. شما فرمایشت از این جهت خوب است که بگویید محمول باید به موضوع بخورد. مناسبت حکم و موضوع و قرائن باید راه بدهد.

اما فعلاً چیز قشنگی که از فرمایشات محقق خوئی در می آید این جمله است که وجود آنی عقد، موضوع است. وقتی وجود آنی عقد، موضوع باشد، دیگر بعد از رجوع شبهه ی مصداقیه در بقاء ندارید. نمی گویند که بعد از رجوع من شکی دارم که عقدی دارم یا نه.

فرمایشات محقق خوئی ناظر بود به فرمایشات محقق نائینی. چون ارتباط تامی بین این ها وجود دارد قبلا هم گفتیم، محقق نائینی تلازم دلالات را این دفعه منکر است ولی اصل آیه را شامل معاطاة نمی داند. دعوی ما هم سر معاطاة است لذا آن قسمت فرمایشات محقق نائینی را عرض می کنم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.